

آرش مهرگان

همدردان ناهمگون

یادداشت‌های روزانه امیرحسین خان
سردار شجاع از سفر مهاجرت
محرم ۱۳۳۵ ه.ق - ربیع‌الاول ۱۳۳۶ ه.ق

به کوشش محسن میرزایی

تاریخ معاصر ایران

مجموعه تاریخ معاصر ایران-۷۷

انتشارات شیرازه کتاب ما



سرشناسه	: میرزایی، محسن، ۱۳۱۱-
عنوان و نام پدیدآور	: همدردان ناهمگون، یادداشت‌های روزانه امیرحسین خان سردار شجاع از سفر مهاجرت محرم ۱۳۳۵ه.ق- ربیع الاول ۱۳۳۶ه.ق. به کوشش محسن میرزایی.
مشخصات نشر	: تهران: شیرازه کتاب ما، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری	: ۳۱۲ص: مصور.
فروست	: مجموعه تاریخ معاصر ایران؛ ۷۷.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۸۵۱۴-۷۳-۲
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
عنوان دیگر	: یادداشت‌های روزانه امیرحسین خان سردار شجاع از سفر مهاجرت محرم ۱۳۳۵ه.ق- ربیع الاول ۱۳۳۶ه.ق.
موضوع	: سردار شجاع، امیرحسین بن محمد باقر، -۱۳۰۰. -خاطرات
موضوع	: جنگ جهانی اول، ۱۹۱۴-۱۹۱۸م. -ایران -خاطرات
موضوع	: Iran—Diaries—1914-1918 World War
موضوع	: ایران -تاریخ -قاجاریان، ۱۱۹۳-۱۳۴۴ق. -دخالت خارجی
موضوع	: Iran—History—Qajars, 1779-1929—Participation, Foreign
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۷: ۹۱۴۵۳/س۴
رده بندی دیویی	: ۹۵۵/۰۷۵۲۰۷۲۷
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۴۲۸۶۶۰



همدردان ناهمگون

یادداشت‌های روزانه امیرحسین خان

سردار شجاع از سفر مهاجرت

محرم ۱۳۳۵ه.ق- ربیع الاول ۱۳۳۶ه.ق

به کوشش: محسن میرزایی

انتشارات شیرازه کتاب ما

طراح جلد: پردیس خرمی

تیراژ: ۵۵۰ نسخه

چاپ اول: ۱۳۹۷

حق چاپ و نشر محفوظ است.

تهران، صندوق پستی: ۱۱۱-۱۳۱۴۵

تلفن: ۸۸۹۵۲۲۹۷ فکس: ۸۸۹۵۱۶۹۱

همراه: ۰۹۳۶-۹۵۰۰۱۸۲

سایت: www.shirazehketab.net

همدردان ناهمگون

یادداشت‌های روزانهٔ امیرحسین خان
سردار شجاع از سفر مهاجرت
محرم ۱۳۳۵ ه.ق - ربیع‌الاول ۱۳۳۶ ه.ق.

به کوشش
محسن میرزایی

فهرست مطالب

۷	یادداشت دبیر مجموعه.....
۲۳	مقدمه.....
۳۷	یادداشت‌های روزانه.....
۲۸۳	فهرست اعلام.....
۳۰۵	تصاویر و اسناد.....

یادداشت دبیر مجموعه

آنچه در پیش روست، یادداشت‌ها و خاطراتی است از سفر مهاجرت؛ تلاش گروهی از ایرانیان برای بهره برداری از پیشامد جنگ جهانی اول برای مقابله با چیرگی روس و انگلیس که از استقلال ایران جز نمایی کمرنگ چیز دیگری بر جای نگذاشته بود. این گروه از ایرانیان تنها راه نجات را در همراهی با آلمان و عثمانی، حریفان اصلی متفقین در این رویارویی دیده و در پی ناکامی در کسب قدرت فائقه در پایتخت در محرم ۱۳۳۴ در برابر پیشروی قوای روسیه به سمت تهران، راه مهاجرت در پیش گرفتند.

اگرچه نام و نشان نویسنده این خاطرات به درستی شناخته نیست، اما به گونه‌ای که از اشاره صریح بخشی از این یادداشت‌ها برمی‌آید، «سردار شجاع» نامی است؛^۱ امیرحسین‌خان سردار شجاع پسر محمدباقرخان شجاع‌السلطنه، یکی از صاحب‌منصبان عمده عصر ناصری.

۱. بنگرید به ص ۸۹ متن کتاب..

امیر حسین خان شجاع السلطنه

جرج چرچیل دبیر شرقی سفارت بریتانیا در فرهنگ رجال قاجار در آن دوره از حسین خان شجاع السلطنه به عنوان پسر محمدباقرخان شجاع السلطنه (سردار اکرم - امیر نظام) و خواهرزاده امین الدوله یاد می کند و فرماندهی شش رژیمن به نام «افواج خاصه» را به عهده داشت که تاج السلطنه دختر ناصرالدین شاه را به همسری گرفته است. وی در سال ۱۹۰۳ به همراه پدرش که وزیر آذربایجان بود، به آن ناحیه رفت و پس از برکنار شدن محمدباقرخان به تهران بازگشت. علاوه بر این، چرچیل بدون توضیحی دیگر می افزاید: حسین خان شجاع السلطنه در تابستان ۱۹۰۵ به روسیه گریخت.^۱

مهدی بامداد نیز در شرح حال رجال ایران درباره او چنین می نویسد: «امیر حسین خان فرزند محمدباقرخان شجاع السلطنه در سال ۱۳۱۰ قمری که سرتیپ فوج بهادران قراول مخصوص بود، ملقب به شجاع السلطنه شد و در همین سال محمدباقرخان شجاع السلطنه پدرش ملقب به سردار اکرم گردید. حسین خان شجاع السلطنه در زمان پادشاهی احمدشاه لقب خود را تغییر داد و ملقب به سردار شجاع شد و پس از اینکه دارایی خود را که از پدر به او ارث رسیده بود، به بیعاری و عیش و نوش تمام کرد، در حدود سال ۱۳۰۰ خورشیدی درگذشت»^۲ همو در ادامه می افزاید «نامبرده داماد ناصرالدین شاه و خواهرزاده میرزا علی خان امین الدوله و پسر خاله وثوق الدوله و قوام السلطنه است»^۳

داماد ناصرالدین شاه از آن جهت که به گونه ای که اشاره شد، همسر او

۱. جورج پ. چرچیل، فرهنگ رجال قاجار، ترجمه غلامحسین میرزا صالح، تهران: انتشارات زرین، ۱۳۶۹، ص ۱۰۳.

۲. مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، تهران: زوار، ۱۳۵۷، ج ۶، ج ۵، صص ۷۷-۷۸.

۳. همان.

تاج السلطنه دختر ناصرالدین شاه^۱ بود و خویشاوندی اش با قوام و وثوق نیز بدان جهت که قمرخانم یکی از پنج دختر میرزا محمدخان مجدالملک سینیکی همسر محمدباقرخان شجاع السلطنه بود و دیگری، طاووس خانم نیز همسر میرزا ابراهیم خان معتمد السلطنه (پدر وثوق الدوله و قوام السلطنه)^۲.

شجاع السلطنه پدر

ممتحن الدوله شقاقی در خاطرات خود از هدایت خان گیلانی نیای پدری سردار شجاع یاد کرده و می نویسد «وی بزرگترین و ثروتمندترین مالک گیلان بود و در حقیقت می توان گفت که قبل از سلطنت ناصرالدین شاه و در زمان آن پادشاه، تقریباً کلیه املاک گیلان متعلق به او بوده [است]. محمدخان امیرتومان پدر (محمدباقرخان) شجاع السلطنه که بعدها به لقب امیرنظامی رسید و شخص اخیر، پدر سردار شجاع حالیه است، از اولاد او می باشد»^۳. در مورد محمدباقرخان شجاع السلطنه پدر سردار شجاع نیز عجالتاً مهم ترین مأخذ موجود، توضیحات جرج پ. چرچیل در کتاب پیشگفته است. او می نویسد میرزا محمدباقرخان امیرنظام «متولد حدود ۱۸۴۵ پسر محمدخان امیرتومان حاکم تبریز. امیرتومان پیش از این صاحب القابی چون 'شجاع السلطنه'، 'امیر اکرم' و 'سردار کل' بود. امیرنظام نوه هدایت خان گیلانی است که مدعی سلطنت بود و پس از چند سال شورش بالاخره به فرمان فتحعلی شاه به قتل رسید. امیرنظام نخست با خواهر امین الدوله ازدواج

۱. در خاطرات تاج السلطنه به او - نه به نام - و مخصوصاً پدرش اشاراتی شده است، اما از آنجایی که این نوشته بیشتر به رمان شباهت دارد تا خاطرات تاریخی، بدان پرداخته نمی شود. *خاطرات تاج السلطنه*، به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی) و سیروس سعدوندیان، تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲.

۲. بامداد، پیشین، ص ۳۰۳؛ ایرج امینی، *بر بال بحران، زندگی سیاسی علی امینی*، تهران: نشر ماهی، ۱۳۸۶، ص ۱۶.

۳. *خاطرات ممتحن الدوله*، به کوشش حسینقلی خان شقاقی، تهران: انتشارات فردوسی، ۱۳۶۲، ص ۲۳۳.

کرد و پس از مرگ همسرش خانم اکرم دختر میرزا علی اصغرخان امین السلطان را به زنی گرفت. امیرنظام از زمینداران ثروتمند ایران محسوب می‌شود و املاک وی در آذربایجان و تهران و سایر نقاط پراکنده است. او در زمان ناصرالدین‌شاه، فرماندهی تعداد زیادی واحدهای نظامی را به عهده داشت و پس از جلوس مظفرالدین‌شاه به فرماندهی کل قوا منصوب شد، لیکن پس از سقوط امین‌السلطان در سال ۱۸۹۶ از کار برکنار گردید. امیرنظام از ۱۹۰۱ تا ۱۹۰۵ به عنوان وزیر ولیعهد در آذربایجان بود و فرماندهی بیش از ده‌هزار نفر افراد نظامی را در آذربایجان به عهده داشت. وی در اول سپتامبر ۱۹۰۸ درگذشت. حسین‌خان سردار شجاع (شجاع‌السلطنه سابق) پسر میرزا محمدباقرخان امیرنظام است.^۱

براساس توضیحات حسین ثقفی اعزاز پشت تصویر محمدباقرخان شجاع‌السلطنه وی «در زمان میرزا آقاخان صدراعظم نوری داخل مدرسه دارالفنون شده و یک دوره مراتب نظامی وقت را دید و بعد به منصب سرهنگی در نظام منسلک گردید؛ از رسته سرهنگی به مقام سرداری و ریاست ده فوج از سربازان آذربایجان رسید و قراولی وجود شخص پادشاه و ارگ دولتی و اندرونی سلطنتی همیشه با ایشان بود.»^۲ مهدی بامداد در توضیحات بیشتر می‌نویسد که محمدباقرخان شجاع‌السلطنه در سال ۱۲۹۰ در سفر اول ناصرالدین‌شاه به فرنگ ملتزم رکاب بود.^۳

به نوشته دوستعلی‌خان معیرالممالک در دوره مظفرالدین‌شاه، شجاع‌السلطنه به وزارت جنگ منصوب شد. او «... چند بار مقام سپهسالاری

۱. چرچیل، پیشین، ص ۴۰.

۲. «عکس‌های تاریخی» در مجله وحید، س ۶، شماره ۱، ۱۳۴۷، ص ۸۲.

۳. بامداد، پیشین، ص ۳۰۳. به نقش وی در حفظ نظم تهران در جریان ترور ناصرالدین‌شاه نیز اشاره شده است. ایرج افشار و محمدرسلول دریاگشت (به‌کوشش)، خاطرات دیوان بیگی (میرزا حسین)، تهران: اساطیر، ۱۳۸۲، ص ۲۰۲.

را از اتابک خواست ولی مقبول نیفتاد. شجاع‌السلطنه از بی‌مهری پدرزنش سخت رنجید و دست از کار کشید، اما اتابک افواج او را تحت فرماندهی‌اش باقی گذارد و چون شجاع‌السلطنه از رسیدگی به امور محوله خودداری می‌کرد، پسر و یک تن از برادرانش به جای او انجام وظیفه می‌کردند.^۱

فرزندی امیرحسین خان

از پیشینه امیرحسین خان شجاع‌السلطنه از هنگامی اطلاع داریم که پدرش محمدباقرخان در یادداشتی به تاریخ ۱۰ ربیع‌الاول ۱۳۱۳ در التزام رکاب همایونی به نور و کجور از «همراهی فرزندی شجاع‌السلطنه امیرحسین خان» نیز یاد کرد.^۲

خبر بعدی به سال ۱۳۲۶ هجری قمری، به روزهای مقارن با فتح تهران مربوط می‌شود که سپهسالار تنکابنی در روایت خود از فردای روز فتح تهران نوشت «در این اثنا اول کسی که به ما وارد شد، سردار شجاع بود با تفنگ و یراق که ما جمعیتی هستیم با شما همراه».^۳

در مراحل بعد نیز چنین به نظر می‌آید که سردار شجاع به‌رغم دارا بودن یک رتبه نظامی به بازی گرفته نمی‌شده است، کما اینکه در اواخر ذیقعد ۱۳۲۹ همزمان با شورش‌های متعددی که بر ضد نظام مشروطه برپا شده بود، در نامه سرگشاده‌ای به روزنامه مجلس ضمن اشاره به «این موقع باریک» و اینکه «بر هر ایرانی باوجدان لازم است خود را برای فداکاری در

۱. دوستعلی خان معیرالممالک، رجال عصر ناصری، تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱، ص ۹۰.

۲. ایرج افشار، یادداشت‌های شجاع‌السلطنه سردار کل، راهنمای کتاب، س ۱۹، شماره ۶۰۴، تیر و شهریور ۱۳۵۵، ص ۴۷۳.

۳. کتابچه فتح تهران، سپهدار تنکابنی به نقل از محمد مهدی شریف کاشانی، وقایع اتفاقیه در روزگار، به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی) و سیروس سعدوندیان، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۴۰۶.

راه ملت جاناً و مالاً حاضر نماید»، از این گلایه داشت. «... در این مدت سکوت نمودم که بلکه از طرف دولت و ملت به طرفی مأمور شده و این قطره ناقابل خون خود را در راه ملت نثار کنم. گویا بنده را قابل این نوع خدمات ندانسته بودند.»^۱ وی در ادامه ضمن اشاره به آنکه «خدمات بنده در راه ملت در نزد اشخاص قدردان، معلوم و شاهدهی بهتر از حضرت سپهدار اعظم و حضرت سردار اسعد ندارم» که لابد اشاره‌ای بود به دیدار پیشگفته با سپهدار، پرسید «پس چه شده است که در این موقع، خدمتی رجوع نفرموده‌اید که خائن از خادم معلوم شود؟» اگرچه وی در ادامه نوشته بود «در صورتی که بنده را مأمور از برای جان‌نثاری نفرمایید، باز هم داوطلبانه مثل یک نفر مجاهد به سمت آذربایجان حرکت خواهم نمود»^۲، اما در مآخذ موجود از تحرکات بعدی او تا پیشامد سفر مهاجرت اطلاع چندانی در دست نیست جز آنکه در سال ۱۳۳۳ ه.ق، فرماندهی فوج مسعود طهران را برعهده داشت، و وزارت جنگ از او خواسته بود که فوج مزبور را در طهران حاضر نماید.^۳

۱. نامه امیرحسین خان سردار شجاع، روزنامه مجلس، ۲۴ ذی‌قعدة ۱۳۲۹.

در یکی از دیگر منابع - رجال عصر مشروطیت، سیدابوالحسن علوی - از سردار شجاع پسر محمدباقرخان شجاع‌السلطنه به عنوان جوانی یاد شده که «سن او هنوز به سی نرسیده، تحصیلات خود را در برلین در رشته نظامی کار کرده است. در سال ۱۳۳۲ به طهران آمد و پس از یک سال داخل اداره ژاندارمری گردید. در موقعی که در سال ۱۳۳۵ ژاندارمری در حدود کردستان با قشون روس می‌جنگیدند او به کردستان آمد که به طهران برود. رئیس قشون او را دستگیر کرد و از آنجا بدون تعطیل به روسیه فرستاد که در آنجا محاکمه شود و گویا هنوز که ۱۳۳۶ است در روسیه است.» (سیدابوالحسن علوی، رجال عصر مشروطیت، به کوشش حبیب یغمایی و ایرج افشار، تهران: اساطیر، ۱۳۶۳، صص ۵۸-۵۷. این توضیح بیشتر به شرح حال احتمالی امیرحسین خان شجاع‌السلطنه، برادر سردار شجاع شباهت دارد تا خود امیرحسین خان.

۲. همان.

۳. وزارت جنگ، اداره نظام، نمرة ۴۳۰۳/۳۸۳۲، مورخه ۵ میزان ۱۳۳۲، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی [که در حال حاضر مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران نام دارد] به شماره ۵۱۷۳.ق. بنگرید به تصاویر پیوست.

سردار شجاع از چهره های مشهور و صاحب نام مهاجرین نیست. اگرچه در پاره ای از فهرس مربوط به اسامی مهاجرین از او یاد شده است^۱، اما مفصل ترین اشاره ای که ملاحظه شد، شرح ذیل به قلم حاج عزالمالک اردلان است: «سردار شجاع پسر مرحوم سردار کل هم در کرکوک دیده شد که از ایران مهاجرت کرده، با یکی از اردوها همراهی کرده و بالاخره مجبور به مهاجرت شده بودند. شجاع السلطنه برادر ایشان که صاحب منصب در قسمت ژاندارمری بودند، با قسمت افسران ژاندارمری در این عقب نشینی ملاقات شد.»^۲

در واقع، اطلاعات بعدی کم و بیش همان هایی است که از متن این یادداشت ها می توان دریافت و بعد از پیوستن وی به مهاجرین، آنچه در پاره ای از دیگر منابع مربوط به تحولات این دوره در مورد سردار شجاع ثبت شده است.

در بخشی از این یادداشت ها در کتاب پیش رو، سردار شجاع به دستگیری اش در ایام ریاست وزراء سپهدار تنکابنی اشاره دارد؛ اینکه «پارسال همچه شبی - [یعنی در ۲ شوال ۱۳۳۴] - سپهدار تنکابنی پدر سوخته مرا گرفته در یوسف آباد حبس کرده بود»، بازداشتی که چهار پنج روز بیش به طول نیانجامید و در ۷ شوال مرخص شده بود.^۳

سردار شجاع در این یادداشت ها جز اشاره ای به آنکه حامل نامه ای از سفارت عثمانی بود و اطلاعاتی راجع به آرایش نظامی روس ها^۴، در مورد

۱. برای مثال بنگرید به منصوره اتحادیه (نظام مافی)، رضاقلی خان نظام السلطنه، تهران، نشر تاریخ ایران و کتاب سیامک، ۱۳۷۹، ج ۳، صص ۳۵۷ و ۳۵۹؛ حسین سمیعی (ادیب السلطنه) و امان الله اردلان (حاج عزالمالک)، اولین قیام مقدس ملی در جنگ بین المللی اول، تهران: ابن سینا، ۱۳۳۲، ص ۷۱.

۲. سمیعی و اردلان، پیشین، ص ۱۰۷.

۳. ارجاع به متن کتاب.

۴. ارجاع به متن کتاب.

دلیل ترک تهران و پیوستن به مهاجرین توضیحی نمی‌دهد. اگرچه در توضیح این امر به پیشروی مجدد قوای عثمانی به خاک ایران بعد از شکست قوای بریتانیا در کوت‌العماره در جمادی‌الاول ۱۳۳۴ می‌توان اشاره کرد و احتمال ادامه این پیشروی به سمت تهران که متفقین را به اندازه ای نگران کرد که در تدارک ترک پایتخت برآمدند. اما به هر حال، از جریان اصلی و اولیه مهاجرت در محرم ۱۳۳۴ یک سال می‌گذشت و پیشروی مجدد قوای عثمانی در صفحات غربی کشور اگرچه به حدی بود که باعث نگرانی متفقین و تدارک آنها برای ترک احتمالی تهران گردد، اما به موج جدیدی از مهاجرت میدان نداد که حرکت سردار شجاع را نیز بتوان از آن زمره دانست. از اشارات گذرای سردار شجاع در بخشی از این یادداشت‌ها چنین به نظر می‌آید که ملحق شدن وی به مهاجرین در اوایل محرم ۱۳۳۵ بدون اطلاع و اجازه مقام مافوق او - حشمت‌الدوله والاتباع وزیر جنگ کابینه و ثوق‌الدوله - نبوده است^۱ و با توجه به شایعاتی که پیرامون احتمال ملحق شدن احمدشاه به قوای عثمانی وجود داشت - دور دوم ماجرای تغییر پایتخت -^۲ هیچ بعید نیست که تحرکات سردار شجاع به عنوان یکی از امرای معتمد دربار، در یک‌چنین چارچوبی صورت گرفته باشد. اما به هر حال، با توجه به فراز و فرودهای تجربه مهاجرت - شکست و ناکامی در همان مراحل نخست کار و ضرورت عقب‌نشینی به خاک عثمانی و مراجعت مجدد به خاک ایران در پی فتوحات اخیر عثمانی - ترک خانه و کاشانه و پیوستن به مهاجرین، می‌بایست تصمیم دشواری بوده باشد. کما اینکه هنوز

۱. در ذیل ۱۰ محرم ۳۶ این یادداشت‌ها می‌نویسد «... پارسال در همجه روزی در خیال حرکت بودم و از حشمت‌الدوله که وزیر جنگ بود اجازه حرکت گرفته بودم که روز عاشورا جواب داد که مرخص هستید بروید. من چند روزی هم معطل شدم.» (ص ۱۴۹).

۲. بنگرید به:

Lieut. Colonel W.G. Grey "Recent Persian History", *Journal of the Royal Central Asian Society*, 13:1, 29-42, (1926).

چند صباحی از الحاق سردار شجاع به مهاجرین نگذشته بود که با پیشروی مجدد قوای بریتانیا در جبهه بین‌النهرین، نیروهای علی احسان‌پاشا که همدان را نیز پشت سر گذاشته بودند، بار دیگر مجبور به عقب‌نشینی شدند و گروه همراه نظام‌السلطنه نیز به گونه‌ای که در این یادداشت‌ها می‌خوانیم نیز به همین.

سفر مهاجرت

در حالی که از مراحل نخست ماجرای مهاجرت در پی بحران تغییر پایتخت در محرم ۱۳۳۴ و تشکیل قوای کمیته دفاع ملی و استقرار نهایی در کرمانشاه در آن مرحله گزارش‌های درخور توجهی در دست است، اما در مورد این دوره بعدی چنین نیست و اهمیت گزارش‌هایی چون یادداشت‌های امیرحسین‌خان سردار شجاع از سفر مهاجرت نیز در گزارش وی از این دوره دوم و کمتر شناخته‌شده است.

اگرچه تکلیف نیروهای نظامی‌ای که به صورت واحدهای ژاندارم یا قوای داوطلب مجاهد به مهاجرت پیوستند، کم‌وبیش روشن بود و در مراحل مختلف جنگ در کنار قوای عثمانی با روس‌ها جنگیدند، اما تکلیف طیف متنوعی از رجال سیاسی، نمایندگان مجلس، رؤسای احزاب، دیوانسالاران و غیره که راه مهاجرت در پیش گرفته بودند، به‌هیچ‌وجه روشن نبود و این بلا تکلیفی از یک مرحله به بعد که بنا به تحولات نظامی و سیاسی وقت، امکان پیروزی و موفقیت، کمرنگ و کمرنگ‌تر می‌شد، به نوعی استیصال و بالا گرفتن کشمکش‌های سیاسی و غیر سیاسی میان مهاجرین منجر شد که بخش قابل توجهی از یادداشت‌های سردار شجاع به توصیف آن اختصاص دارد؛ از متهم ساختن گروهی از دموکرات‌ها به توطئه بر ضد نظام‌السلطنه گرفته که دامنگیر سردار شجاع نیز شد و او مجبور شد عضویت در محکمه‌ای را بپذیرد

که محاکمه متهمان مزبور را بر عهده داشت تا رویگردانی تدریجی وی از نظام السلطنه که به نظر می‌آید بیشتر دلایل مادی داشت و حاصل سختی‌های معیشتی مهاجران آواره در استانبول بود تا نوعی اختلاف نظر سیاسی.

با این حال، چنین به نظر می‌آید که این امر - یعنی شخصی بودن اختلافات - مانع از آن نبوده است که با رنگ باختن بیش از پیش اقتدار نظام السلطنه در مقام رهبر مهاجرت، تنش‌های مزبور وجه بیانی سیاسی پیدا نکند. در پاییز ۱۳۳۶ اندک زمانی بعد از پایان گرفتن یادداشت‌های سردار شجاع، نظام السلطنه به عنوان «رییس هیأت ملی و فرمانده کل قوای ایران» در تشکر از مقامات عثمانی نامه‌ای منتشر کرد که در چارچوب تنش‌های پیشگفته میان مهاجرین به مذاق جمعی خوش نیامد. در کنار اعتراض احتشام السلطنه سفیر ایران در استانبول به انتشار این نامه که ظاهراً به وزارت خارجه عثمانی نوشته بود؛ «پادشاه ایران در تهران نشسته و من هم نماینده رسمی او هستم، رئیس حکومت موقتی کیست؟ شما باید این سِمَت را اساساً تکذیب کنید» و پاسخ خلیل‌بیک وزیر خارجه عثمانی مبنی بر آنکه «خودتان تکذیب کنید»، تعدادی از مهاجرین که نام سردار شجاع نیز در میان آنها دیده می‌شد، در ۲۲ ربیع‌الاول ۱۳۳۷ / ۱۵ جدی ۱۲۹۷ تکذیب‌نامه‌ای خطاب به سفارت نوشتند که در آن ضمن تشکر و تقدیر از اقدامات دولت عثمانی در راه «حفظ استقلال و تمامیت ملکی دولت علیه ایران»، عنوان «هیأت ملیه و حکومت موقت رئیس و قوای ملیه کماندانی نظام السلطنه حضرتلری» را نادقیق خوانده و تأکید کردند که «قیام ایرانیان مهاجر» در این دو سال «نظر به مدافعه مصالح مملکتی و به نام نامی اعلیحضرت قوی‌شوکت اقدس شاهنشاهی سلطان احمد شاه» بوده و «... همیشه خود را تابع و مطیع سیاست دولت مرکزی ایران می‌دانسته‌اند».^۱

۱. خان‌ملک ساسانی، یادبودهای سفارت استانبول، تهران: انتشارات بابک، ۱۳۵۴، صص ۳۴ و ۳۵.

در خدمت ترک‌ها

اما به رغم این تأکید مجدد بر اطاعت همیشگی از سیاست دولت مرکزی ایران، چنین به نظر می‌آید که سردار شجاع در پاره‌ای از دسایس و تحریکات ضدایرانی ترک‌گرایان عثمانی نیز حضور داشته است؛ جدای از یک ارتباط اولیه با سفارت عثمانی در آستانه حرکت وی به سمت همدان که بدان اشاره شد و حشر و نشر با افرادی چون فوزی‌بیک وابسته نظامی عثمانی در طول سفر، علی‌محمد دولت‌آبادی یکی دیگر از مهاجرین در خاطرات خود می‌نویسد که «در زمان توقف حلب به دست سهیل‌بیک یک دسته ترک تشکیل شد که سردهسته آنها سردار شجاع و مکرم همایون بود. ظاهراً و باطناً، سروش، اعظم و قوی و فعال آنها به‌شمار می‌آمد و وسایل آشنایی و مراودات با عثمانی‌ها را او فراهم می‌کرد. اینها یک کمیته شش‌نفری بودند: سردار شجاع، مکرم همایون، میرزا رفیع‌خان ثقة‌الاسلام‌زاده، سروش، میرزا عیسی‌خان خلج و میرزا موسی اردبیلی. این عده، اصل و ریشه بوده، به قدر سی‌چهل نفر هم از تُرک‌های مهاجر را با خود همراه کرده یک جمعیتی تشکیل داده بودند. عقیده مردم درباره اینها این بود که تُرک اوجاقی را از خود مطمئن کرده و با خیالات تُرکی و تُرکیزمی همراه شده، عنوان ظاهری استقلال آذربایجان و عنوان باطنی آنها الحاق آذربایجان به ترکیه عثمانی اما اظهارات خود اینها این بود که «می‌خواهیم برویم آذربایجان تشکیلات قشونی داده خدمت به وطن کنیم.»^۱

میرزا ابوالقاسم‌خان عارف نیز که در سفر مهاجرت در صف اول مقابله با تُرک‌گرایان قرار داشت، در خاطرات خود در توصیف رفتار و اعمال سردار شجاع، از جمله دادن وجهی به یکی از تروریست‌های قفقازی برای ترور

۱. خاطرات و ملاحظات سیدعلی‌محمد دولت‌آبادی، به کوشش ایرج افشار، تهران: علمی، ۱۳۸۸، صص ۶۹۲ و ۶۹۳.

عارف می‌نویسد: «وقتی تمام معایب سردار شجاع را جمع... و به تمام اعمال بد او از روی دقت رسیدگی کنند، همهٔ اینها به قدر آن ننگی که در استانبول با کمال سرفرازی زیر بار آن رفت، با جمعی ننگین‌تر از خود به تُرک اجاقی رفت از زیر بار شرافت ایرانیّت شانه خالی کرد، خود را تُرک معرفی کردند نخواهد شد.»^۱

البته این تحولات به غیر از اشارهٔ دولت‌آبادی به سرآغاز ماجرا در حلب به دوره‌ای مربوط می‌شود که یادداشت‌های سردار شجاع به پایان رسیده و در آنچه نیز پیشتر یادداشت کرده است، نه فقط نشانی از این نوع گرایش‌ها به چشم نمی‌خورد، بلکه به گونه‌ای که در ماجرای تکذیب‌نامهٔ کذایی نیز ملاحظه شد، هرچه هست، ایران‌گرایی است. اما به هر روی در آنچه از حال و روز او می‌خوانیم نوعی بی‌قراری نیز ملاحظه می‌شود که به‌راحتی می‌توانست به هنگامه‌طلبی‌هایی از آن دست نیز منجر شود، به‌ویژه هنگامی که عواملی چون استیصال مالی را نیز در نظر آوریم.

علی‌محمد دولت‌آبادی در ادامهٔ خاطرات خود می‌نویسد: «در آستانهٔ حرکت سردار شجاع و مکرم همایون [ظاهراً اواخر محرم ۱۳۳۷] سردار شجاع روزی به منزل من آمد به قرآن قسم خورد که من به خیال استقلال آذربایجان و الحاق به عثمانی نبوده‌ام و فقط به‌واسطهٔ تضییقاتی که از طرف نظام‌السلطنه به من می‌شد، مجبور شدم که با تُرک‌ها مراوده کرده و به خیال تشکیل قشونی در آذربایجان افتادم که این قطعه خاک را که سال‌هاست زیر دست‌وپای اجانب از میان رفته، خلاصی دهم و یک قوه‌ای تشکیل دهم که بتواند امنیت آنجا را به عهده بگیرد.»^۲ دولت‌آبادی در ادامه می‌نویسد: «از او پرسیدم که آیا با حفظ بی‌طرفی ایران این کار را می‌کنید یا با نقض بی‌طرفی؟

۱. خاطرات عارف قزوینی، به کوشش مهدی نورمحمدی، تهران: سخن، ۱۳۸۸، ص ۱۰۱.

۲. دولت‌آبادی، پیشین، ص ۶۹۳.

گفت با حفظ بی‌طرفی. گفتم در آن صورت نمی‌توانید از تُرک‌ها اسلحه گرفته و به همراهی آنان قشون فراهم کنید. گفت در این خصوص آنچه امر از طرف ولیعهد صادر شود، اطاعت خواهم کرد. دانستم که اگر خیالات فاسده هم در میانه بوده، این بیچاره بی‌اطلاع است.^۱

از دیگر گزارش‌های موجود چنین برمی‌آید که بالاخره در همین ایام برای برپا داشتن تشکیلات مزبور در آذربایجان، اقداماتی آغاز شد. کارگزار خوی در گزارشی به تاریخ ۱۸ صفر ۱۳۳۷ از ورود چهار صاحب‌منصبی نوشت که «برای تشکیلات نظامی در آذربایجان از چندی قبل در معیت سردار شجاع از اسلامبول حرکت کرده بودند.» وی در ادامه به نقل از این افراد می‌نویسد از جمله شرایطی که سردار شجاع به مقامات عثمانی پیشنهاد کرده بود، یکی آن بود که «دولت علیه عثمانی سیصد نفر صاحب‌منصب فارغ‌التحصیل نظامی که تمامی آنها ایرانی باشند در تحت ریاست معزی‌الیه به آذربایجان اعزام دارند. شرط دوم آن بود که آقای سردار پس از ورود به آذربایجان در خصوص همین تشکیلات از اولیای دولت علیه ایران استیذان نموده، پس از تحصیل اجازه داخل عملیات شوند.»^۲

به گزارش کارگزار خوی، مقامات عثمانی ضمن پذیرش موارد فوق عده‌ای صاحب‌منصب بدو در معیت ایشان، اعزام و باقی را هم متدرجاً به سمت آذربایجان حرکت خواهند داد... و در ادامه نیز افزود که خود سردار شجاع از «... اسلامبول یکسره عزیمت تبریز نموده‌اند که شرفیاب خاک پای مبارک [ولیعهد] شود و در این باب از اولیای دولت علیه تحصیل اجازه

۱. همان. ناگفته نماند بحثی که دولت‌آبادی مطرح می‌کند - تناقض میان حفظ بی‌طرفی و اسلحه از تُرک‌ها گرفتن - قاعدتاً شامل حال کل حرکت مهاجرت هم می‌شود.

۲. کاوه بیات، (به کوشش)، *ایران و جنگ جهانی اول*، اسناد وزارت داخله، تهران: سازمان اسناد ملی، ج ۲، ۱۳۸۱، ص ۴۲۴.

نماید.»^۱

در گزارشی دیگر از تحولات این مقطع رحمت‌الله‌خان معتمد الوزاره کفیل کارگزاری ارومیه نیز خاطرنشان می‌کند «امروز [اول ربیع‌الاول ۱۳۳۷] موسی‌خان نامی با چند نفر از طرف آقای سردار شجاع به ارومیه آمده و احکامی نشان داد که ایالت نوشته بود سردار شجاع از طرف والاحضرت اقدس مأموریت بخصوصی دارد. در پیشرفت مأموریت او از حکومت مساعدت شود.» ظاهراً خود سردار شجاع نیز در نامه‌ای به حکومت ارومیه نوشته بود «مأمور تشکیلات این‌طرف‌هاست و کسان معزی‌الیه در اینجا شروع به عملیات نمودند.»^۲

اما در این میان، جنگ جهانی اول با شکست متحدین - آلمان و عثمانی و اتریش - به پایان رسیده بود و با عقب‌نشینی قوای عثمانی از ایران، قاعدتاً برپا داشتن یک‌چنین تشکیلاتی هم منتفی گردید.

از حال و روز بعدی سردار شجاع که به نوشته مهدی بامداد در حدود سال ۱۳۰۰ خورشیدی یعنی چند سال بعد از این وقایع درگذشت،^۳ اطلاعی در دست نیست. اما خاطرات و یادداشت‌های برجای‌مانده از او سند گرانبهایی است که پاره‌ای از ابهامات این دوره از سفر مهاجرت را روشن می‌کند.

انتشار مجموعه گرانقدر ۲۸ هزار روز تاریخ ایران و جهان به‌عنوان پیوست [هفتگی] روزنامه اطلاعات در فاصله سال‌های قبل از انقلاب به همت محسن

۱. همان. ناگفته نماند که وزارت خارجه ضمن ارسال نسخه‌ای از این گزارش به وزارت کشور، یادآور شد که تشکیلات نظامی در خاک ایران... برحسب امر اولیای دولت علیه به وسیله وزارت جنگ باید بشود و سردار شجاع اینطور خودسرانه نمی‌تواند اقداماتی بنماید.

۲. رحمت‌الله‌خان معتمدالوزاره، ارومیه در محاربه عالم‌سوز، به کوشش کاوه بیات، تهران: نشر و پژوهش شیرازه، ۱۳۷۹، ص ۲۲۶.

۳. بامداد، پیشین، ص ۷۸.

میرزایی که از لحاظ طرح و بحث مجدد تاریخ معاصر ایران، به نحوی کاملاً متفاوت از طرح و بحث فوق‌العاده محدود آن در ادوار فرادستی پهلوی‌ها، باعث شناسایی مجموعه‌ای از اسناد و مدارک تاریخی و سپردن آنها به دست آقای محسن میرزایی شد که یادداشت‌های سردار شجاع از سفر مهاجرت یکی از آنهاست؛ یک دفترچه ۲۲۸ صفحه‌ای به قطع رقعی که تصویری از آن - احتمالاً و به گونه‌ای که آقای میرزایی در خاطر دارند - از سوی تیمسار چنگیز وشمگیر در اختیار ایشان قرار گرفت.

بخش‌هایی از این دفترچه، گوشه‌هایش در صفحات نخست و آخر و همچنین قسمت‌هایی از صفحات ۳۷ تا ۵۴ آن به دلیل فرسودگی ناخوانا می‌باشند که در حروفچینی متن با نشانه سه‌نقطه - (...) - مشخص شده‌اند.

عنوان اصلی کتاب، *همراهان ناهمگون* را آقای میرزایی با توجه به تنش‌های حاکم بر صفوف مهاجرین، یکی از مضامین اصلی این یادداشت‌ها انتخاب فرموده‌اند و عناوین فرعی را نیز راقم این سطور. علاوه بر تصاویر پیوست که از مجموعه آقای میرزایی انتخاب شده‌اند، تصاویری چند از متن دستنوشته نیز در انتهی آمده‌اند.

کاوه بیات